

هنر، رسانه و سلامت

دکتر مصطفی جلالی‌فخر

نمایش کاوی و روان‌کاوی



بیشتر تحلیل‌هایی که در ارتباط میان هنر و روان‌آرایه شده، در باره روان‌کاوی آثار سینمایی است و البته از لحاظ آماری نیز، این رابطه افزون‌تر است. این در حالی است که تاثر از همان آغاز پیدایش (۵۰۰ سال قبل از میلاد و در یونان باستان) شامل عناصر و یافته‌هایی بوده که با روان‌شناسی پیوند یافته و در واقع می‌توان گفت که رابطه‌ای دوسویه در کار بوده است. محض نمونه می‌توان به دو شخصیت کلاسیک درام (آدیپ و الکترا) اشاره کرد که بعدها به فرضیه‌هایی روان‌شناختی تبدیل شدند.

اساسا تاثر به دلیل رابطه مستقیم میان بازیگر و تماشاگر، همسویی روانی افزون‌تری را در مقایسه با سایر هنرها جلب می‌کند حتی می‌توان مدعی بود که نمایش به باری قواعد مبتنی بر روان‌شناسی شخصیت در نمایشنامه و بازیگر و تماشاگر است که «صحنه» را در ذهن تماشاگر می‌گستراند.

به گفته پیتربروک: «در گرمای رویایی تماشاگر و بازیگر است که تجربه رسیدن به «اوج» شکل می‌گیرد. این اوج، بر نفس تماشاگر استوار است که از نظر بسیاری هنرمندان تاثر در حکم موهبتی است و این «نفس» همان روح و روان تماشاگر است که با روح و روان بازیگر درمی‌آمیزد.



در واقع زندگی و شخصیت و احساسات ملموس، اهداف مشترک اثرگذاری تاثر و روان‌شناسی قلمداد می‌شوند. ساختار و قواعد نمایش به شکلی است که از منظر روان‌کاوی، مخاطب را صرفا یک بیننده نمی‌داند و در واقع او یک کنش‌گر است که در تعامل با اجرا امکان بروز درونیات خود را دارد. به همین دلیل است که پالایش در تاثر بیش از هنرهای دیگر قابل تحقق است و به دلیل همین جریان دینامیک میان اجراکنندگان و تماشاگران است که نمایش‌درمانی با بیشترین میزان موفقیت در هنردرمانی همراه بوده است.



در واقع تاثر می‌تواند با نیروی افزون‌تری به بخشی از پیکره روح و «زندگی» تماشاگر تبدیل شود و در همراهی با صحنه است که انعکاس درونیات خود را دریافت می‌کند. چنین مشارکت عینی و کیمیایی که تماشاگر با روح و روان خود به آن دست می‌یابد، باعث می‌شود که همه آن چه در صحنه رخ می‌دهد را به مثابه شکلی از حقیقت بداند و طبعاً تأثیرات روانی بیشتری در این میان مبادله می‌شود. ■

بهترین مقاله را انتخاب کنید
۲۰۰۷۳۰۲
SMS ▶ ۲۰۰۰۲۸



گپی باغلامحسین پیروانی از تیم ملی امید تا سلامت

چایی‌ام را تلخ می‌نوشم

فوتبال از کجا آغاز شد؟

از ۱۰، ۱۱ سالگی در فلکه فخرآباد شیراز که آن موقع یک زمین خاکی بود فوتبالم را شروع کردم. بعدش مراحل مختلف از نوجوانان، جوانان، امید و بزرگسالان را پشت سر گذاشتم و در برق، لیگ قدس را هم تجربه کردم. سال ۱۳۴۷ بود که به تیم نوجوانان و بعد جوانان و امید رفتم. از جوانان برق به تیم ملی جوانان رسیدم که با آن تیم دو دوره قهرمان آسیا هم شدیم. یادش به خیر در مسابقات فوتبال جام بین‌المللی شیراز که آن زمان بزرگ‌ترین جام ایران بود، در فینال یک گل به جوانان شوروی زدیم. گل ما را بهتاش فریبا زد. من کاپیتان بودم و خدا کمک کرد که بتوانیم تیم بزرگ شوروی را شکست بدهیم و این به خاطرهای زیبا برابم مبدل شد.

می‌کنید؟

«من راه تو انتخاب کردم حسین، از غیر تو اجتناب کردم حسین، ما را اگر از حساب پروایی نیست، روی کرم حساب کردم حسین». از سال ۱۳۴۴ تاکنون مداحی اهل بیت را می‌کنم. خانواده پیروانی نزدیک به ۸۳ سال است که مراسم عزاداری را برپا می‌کند. خود هم سی و چند سال می‌شود که به این راه کشیده شدم. درست به خاطر دارم از سال ۴۵ در منزل ما مراسم عزاداری امام حسین(ع) برپا می‌شد. معمولاً با نام اهل بیت آرامش پیدا می‌کنم و سعی می‌کنم مشکلات روحی ام را برطرف کنم. یکی از راه‌های دور کردن استرس و اضطراب، داشتن روانی سالم و در نهایت دور کردن مسایل روحی برای من توکل به اهل بیت است. همیشه به فرزندان و شاگردانم هم توصیه می‌کنم که قبل از شروع مسابقه حمما به خدا و ائمه توکل کنند و معتقدم که دعا و راز و نیاز با خدا یکی از راه‌های داشتن روحیه سالم و خوب است.

سلامت: به سلامت جسمتان چه قدر اهمیت می‌دهید؟
خیلی زیاد. به اعتقاد من سلامتی نعمتی است که خداوند به ما داده و باید در حفظ آن کوشا باشیم. ورزش کردن یکی از راه‌های حفظ کردن

مربی‌گری را در شیراز زیر نظر آقای نظام زارع آغاز کردم. بعدش مراحل مختلف را طی نمودم D آسیا، C آسیا، B آسیا و بعدش A آسیا. در کلاس مربیان خارجی هم بوده‌ام؛ بیلی بینگهام، دانه مولر، باب‌هافتون، ریچارد بیت، ونگلوش، کرامرو هوست کریتین.

سلامت: در این کلاس‌ها شاگرد ممتاز بودید؟

ممتاز نه اما شاگرد ضعیفی هم نبود.

سلامت: راست است که می‌گویید مداحی



بهترین مقاله را انتخاب کنید
۲۰۰۷۳۰۱
SMS ▶ ۲۰۰۰۲۸

می‌گوید: «جز توکل به خدا سرمایه‌ای در کار نیست/ هر که را باشد توکل کاراودشوار حسن‌زاده نیست.»
ملقب به شاغلام است. متولد ۱۳۳۲ در محله فخرآباد شیراز و معتقد که «با خدا باش و پادشاهی کن، بی‌خدا باش و هر چه خواهی کن». با غلامحسین پیروانی که سال‌هاست در سطح اول فوتبال کشور برای خودش اسم و رسمی به هم زده و به تازگی هم مربی تیم ملی فوتبال امید شده و یک خط در میان حرف‌هایش شهرهایی است که به لهجه شیرازی می‌خواند، گفتگویی انجام دادیم درباره ورزش و سلامت که می‌خوانید.

سلامت: چه کسی ژن فوتبال را در شما کشف کرد؟

در مورد ژن فوتبال چیزی نمی‌دانم اما تمام خانواده‌ام ورزشی بودند. پدرم باستانی کار می‌کرد. پسر عمه‌ام کشتی می‌گرفت. برادر بزرگم ورزشکار بود. می‌شود گفت در محله‌مان همه ورزشکار بودند و در سطح شیراز مطرح. ما هم طبعاً کشیده شدیم به ورزش و فوتبال.

سلامت: با همه این احوال مشوقی هم در زمینه ورزش داشتید؟

ما درم. واقعا خیلی زحمت من را کشید. ما یازده نفر بودیم. هشت برادر و سه خواهر. در زندگی کنونی بزرگ کردن دو تا بچه سخت است اما ما یازده خواهر و برادر طوری تربیت شدیم که سالم باشیم و با ایمان. مادر همیشه مشوقم بود که ورزش کنم و به بهترین مدارج برسیم.

سلامت: با این قد و قامت چه‌طور شد به فوتبال کشیده شدید؟
من از سال ۵۱ در دبیرستان حاج‌قوام شیراز هم فوتبال بازی می‌کردم و هم کشتی می‌گرفتم. در وزن ۷۵ کیلوگرم هر سال قهرمان کشتی آموزشگاه‌ها می‌شدم و از کشتی به فوتبال کشیده شدم. در فوتبال چون پشتکار و علاقه داشتم، پیشرفت کردم.

سلامت: در زمان بازیکنی، پیشنهادی هم از تیم‌های پاینت داشتید؟

سال ۱۳۵۴ جعفر کاشانی که مدافع پرسپولیس بود از فوتبال خداحافظی کرد. مسیح مسیح‌نیا یکی دیگر از دفاع‌های پرسپولیس بود که رفت ابومسلم خراسان. من عضو تیم ملی جوانان بودم. در استادیوم داوودیه تهران اردوی آمادگی داشتیم. همایون بهزادی و ایرج سلیمانی با من، قشقایی و الیاس عبداللهی صحبت کردند که برویم پرسپولیس. گفتند برای دو سال ۴۰ هزار تومان می‌دهد، در حالی که برق برای ۵ سال فقط ۵ هزار تومان، پدرم گفت بیا این چک ۱۰۰ هزار تومانی را بگیر اما از شیراز نرو. آن حرف روی من خیلی اثر گذاشت و علیرغم تماس‌های زیاد پرسپولیس‌ها، قید این تیم را زدم و با توکل به خدا در شیراز ماندنی شدم. «جز توکل با خدا سرمایه‌ای در کار نیست، هر که را باشد توکل کار او دشوار نیست.»

سلامت: کلاس مربی‌گری هم گذرانده‌اید؟

سلامت: یعنی این مبلغ کم بود؟
اصلاً. با پدرم در میان گذاشتم. به پدرم گفتم پرسپولیس برای دو سال ۴۰ هزار تومان می‌دهد، در حالی که برق برای ۵ سال فقط ۵ هزار تومان، پدرم گفت بیا این چک ۱۰۰ هزار تومانی را بگیر اما از شیراز نرو. آن حرف روی من خیلی اثر گذاشت و علیرغم تماس‌های زیاد پرسپولیس‌ها، قید این تیم را زدم و با توکل به خدا در شیراز ماندنی شدم. «جز توکل با خدا سرمایه‌ای در کار نیست، هر که را باشد توکل کار او دشوار نیست.»

سلامت: کلاس مربی‌گری هم گذرانده‌اید؟

سارا جمال‌آبادی

همیشه اتفاق‌نجسی می‌افتاد، هر چه بزرگ‌تر می‌شدم، اتفاق‌های نجس هم بزرگ‌تر بود. امتحان ریاضی سه‌شنبه‌ها می‌شد. نرسیدن به امتحان آخر ترم دانشگاه، می‌شد یک دعوی بزرگ، از سه‌شنبه‌ها بیزار



بودم، مخصوصاً از سه‌شنبه‌ای که تلفن زنگ خورد و من نفهمیدم چگونه تا بیمارستان خودم را رساندم. راستی کسی هست که بیمارستان را دوست داشته باشد؟ بیمارستان به جای خودش، سالن شلوغ بلوغ بخش اورژانس را که همه نذر دارند تا با تنه‌ای تو را به گوشه پرت کنند، تونل اضطراب و وحشت با تخت‌هایی که از این طرف به آن طرف کشیده می‌شوند با ناله‌ای و ملحفه‌های خونی، یا سرم‌های آویزان به دست‌ها... اگر همه این صحنه‌ها را در خواب می‌دیدم صبح که می‌شد می‌گفتم کاپوس دیده‌ام! این‌جاکسی، کسی را دوست ندارد. خودش آن‌قدر درمانده است که اگر جانی برای دست‌هایش باقی مانده باشد فقط می‌تواند دست‌های خودش را بگیرد.

نگاهی به مجموعه پرطرفدار «پرستاران»

آنها همه را دوست دارند

چه اتفاقی می‌افتد؟ سایت‌ها را که زیر رو کنید این سوال بیشتر برایتان معنا پیدا می‌کند. نقدهایی که برای «پرستاران» نوشته‌اند، عکس‌هایی که از آنها در وبلاگ‌های فارسی گذاشته‌اند و همه آن چیزهایی که نشان می‌دهد «مرد» این مخاطبان صبور جعبه خالی



پخش شده است. اولین و بدبیهی‌ترین دلیلی که تاخودآگاه مخاطب تصادفی این مجموعه را به طرفداری پر و پا قرص تبدیل می‌کند فضای متفاوتی است که از بیمارستان به تصویر کشیده می‌شود. تصویری که حداقل برای ما ایرانی‌ها از همه آن اتفاق‌هایی که می‌افتد هزاران هزار کیلومتر فاصله دارد.

توضیح بیماری برای بیمار

قبل از هر چیز و غریب‌تر و تعجب‌برانگیزتر توضیحی است که به محض ورود بیمار – گاه حتی در آستانه مرگ است- درباره اتفاقی که برایش افتاده و همه آن چیزهایی قرار است برای او انجام بگیرد، داده می‌شود، از داروهای

که به بدن او تزریق می‌شود گرفته تا عمق جراحات و همه آن چیزهایی که ما هیچ‌وقت از پزشک‌هایمان نشنیده‌ام مگر به اصرار و پرس و جوی خودمان آن هم در شرایط اورژانسی! چرا که هم ما عادت نکرده‌ایم به پرسش و هم پزشکان خود را موظف به توضیح درباره عملی که باید انجام بدهند، نمی‌دانند. شاید این اتفاق به صورت ساده‌اش بارها و بارها برای شما در مطب دندانپزشکی افتاده باشد که بخواهید بدانید چه کارهایی روی دندان شما با این وسایل عجیب و غریب در حال

انجام می‌دهند و آن هم نه در مقابل پرسش و سوالی که از آنها می‌شود بلکه در مقابل پرسش و سوالی که آنها خود را موظف به جواب دادنش می‌دانند حتی اگر بیمار نیمه جان از آنها سوالی هم نپرسیده باشد!

دیوارهای سفید، ملحفه‌های تمیز، پنجره‌ها و فضای سبزی که بیمار از آن می‌گذرند، نیمکت‌هایی که محلی است برای استراحت کوتاه «پرستاران» همه و همه تمام حسن‌های زجرآور دیدن یک بیمارستان را از تو می‌گیرد حتی اگر در مقابل چشمش جوانی بمیرد، پایی قطع شود و از مادری مرده کودکی به دنیا آید. اما ساده‌تر از همه اینها، «پرستاران ما» یا «all saints» استرالیایی «مهربان‌اند». هنوز مهربان‌اند، همدیگر را دوست دارند و دیگران را که بیمارند بیشتر دوست دارند. حداقل آن چه در فیلم می‌بینیم، این است «آنها» عادت نکرده‌اند به دردها، به بیماری و هر بیماری که از راه می‌رسد انگار اولین است که می‌بینند و اتفاقی که برایش افتاده بزرگ‌ترین اتفاق دنیا برای عزیزترین‌هایشان.

از سه‌شنبه‌ها بیزار بودم، از بیمارستان‌ها بیزارتر از تنه‌ای که می‌زنند و بی‌خیال یک بیخشی‌دردمی‌شوند. باز هم بیزارتر، از حیاط خشک و خالی بیمارستان، از خستگی پرستارها، از عادی بودن دردها در نگاه پزشکان، از درد کشیدن بیزار بودم و تنها چیزی که از سه‌شنبه‌ها دوست داشتم و دارم «پرستاران» است آنها مهربان‌اند و به هیچ چیز عادت نکرده‌اند چیزی که از ما خیلی دور است. ■

بهترین مقاله را انتخاب کنید
۲۰۰۷۳۰۳
SMS ▶ ۲۰۰۰۲۸

انجام می‌دهند و آن هم نه در مقابل پرسش و سوالی که از آنها می‌شود بلکه در مقابل پرسش و سوالی که آنها خود را موظف به جواب دادنش می‌دانند حتی اگر بیمار نیمه جان از آنها سوالی هم نپرسیده باشد!

دیوارهای سفید، ملحفه‌های تمیز، پنجره‌ها و فضای سبزی که بیمار از آن می‌گذرند، نیمکت‌هایی که محلی است برای استراحت کوتاه «پرستاران» همه و همه تمام حسن‌های زجرآور دیدن یک بیمارستان را از تو می‌گیرد حتی اگر در مقابل چشمش جوانی بمیرد، پایی قطع شود و از مادری مرده کودکی به دنیا آید. اما ساده‌تر از همه اینها، «پرستاران ما» یا «all saints» استرالیایی «مهربان‌اند». هنوز مهربان‌اند، همدیگر را دوست دارند و دیگران را که بیمارند بیشتر دوست دارند. حداقل آن چه در فیلم می‌بینیم، این است «آنها» عادت نکرده‌اند به دردها، به بیماری و هر بیماری که از راه می‌رسد انگار اولین است که می‌بینند و اتفاقی که برایش افتاده بزرگ‌ترین اتفاق دنیا برای عزیزترین‌هایشان.

از سه‌شنبه‌ها بیزار بودم، از بیمارستان‌ها بیزارتر از تنه‌ای که می‌زنند و بی‌خیال یک بیخشی‌دردمی‌شوند. باز هم بیزارتر، از حیاط خشک و خالی بیمارستان، از خستگی پرستارها، از عادی بودن دردها در نگاه پزشکان، از درد کشیدن بیزار بودم و تنها چیزی که از سه‌شنبه‌ها دوست داشتم و دارم «پرستاران» است آنها مهربان‌اند و به هیچ چیز عادت نکرده‌اند چیزی که از ما خیلی دور است. ■

بهترین مقاله را انتخاب کنید
۲۰۰۷۳۰۳
SMS ▶ ۲۰۰۰۲۸